

## شاعری که از تو باید شناخت

۴

سلمان هراتی، نامی که از تو باید شناخت

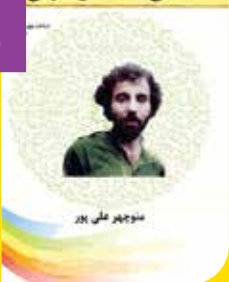


کتاب حاضر نوشته حزین خوش نظر است که در شعر و شناخت سلمان هراتی است. نویسنده در مقدمه می نویسد: گوشه گوشه ادبیات ایران زمین، همواره شاهد ظهور چهره هایی بوده که هیچ گاه به اندازه نامشان و هرگز در خور جایگاه شان، خصوصاً برای عامه مردم، شناخته نشده اند. زنده یاد سلمان هراتی یکی از آن خیلی هاست. بیشتر اشعار سلمان، مستقیم یا غیرمستقیم به بازگویی اعتقادات و برداشت های اجتماعی و سیاسی او می پردازد...

## آشنایی با سلمان هراتی

آشنایی با سلمان هراتی

۵



کتاب «آشنایی با سلمان هراتی» نوشته منوچهر علی پور یکی از کتاب های مجموعه شناخت چهره ها است که در نشر تیرگان به چاپ رسیده است. در این کتاب با زندگی، آرا و آثار سلمان هراتی، یکی از مشهورترین شاعران ایرانی آشنا خواهید شد. نویسنده در این کتاب به زبانی ساده و قابل فهم، دوره های مختلف شعری سلمان را به موازات زندگی اش بررسی می کند...

## اهل بیت شعر

۶



پژوهشی در سروده های سلمان هراتی نوشته علیرضا رضایی و محمدجواد شاهمرادی است. کتاب حاضر کوشیده است این خلأ را در مورد سلمان هراتی تا حدودی پر کند و نمونه ای قابل از جاع و گسترش در نقد فنی و علمی اشعار زنده یاد سلمان هراتی ارائه دهد؛ به نحوی که تا جای ممکن، پژوهشگران بعدی را از مراجعه به آثار پراکنده بی نیاز کند یا راهنمای آنان برای امتداد بخشیدن به پژوهش های پیشین و کنونی باشد...

آسمان

آینه تمام نمای دق بود  
که بشارت هیچ حجم روشنی  
از لبان صبح نمی گذاشت  
و دریا حقارت مسطحی بود  
که روی ران زمین  
در استراحتی پله بود  
و عشق حرام بود  
و هیچ خلوتی  
به یاد خدا برپا نمی شد...  
و ما از خویش پرسیدیم  
زیستن یعنی چه؟  
و یاد گرفتیم بگوییم:  
توکلث علی الله  
پیشانی ات پاسخ سپیدی بود  
برای ما...

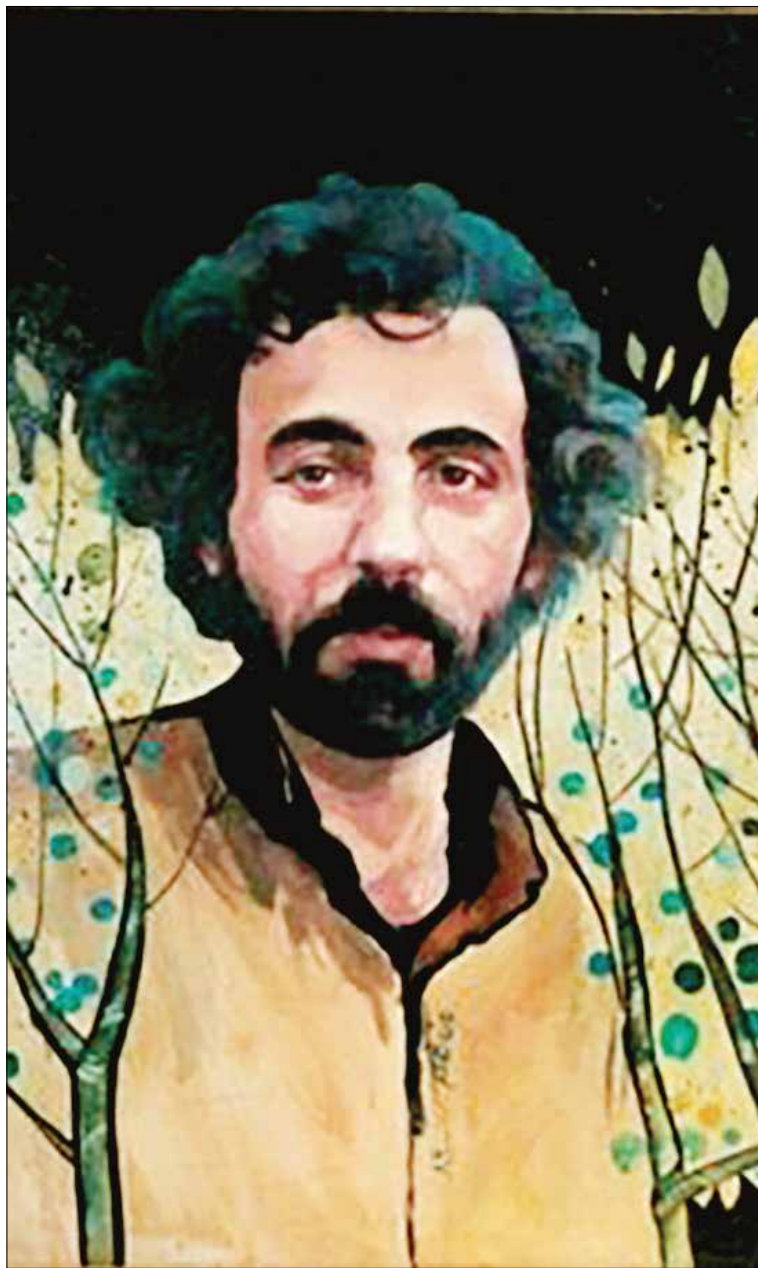
سلمان هراتی در قالب رباعی نیز این دو بیت زیبا را سروده است:  
از نام تو عشق را خبر خواهم کرد  
با چشم تو بر افق نظر خواهم کرد  
ای قافله سالار سحر تا خورشید  
تنها با تو، با تو سفر خواهم کرد.

دریغ که عمر سلمان هراتی چندان به درازا نکشید و او پیش از آنکه در شعر به کمال دست یابد، بر اثر حادثه تلخ تصادف به دیار باقی شتافت؛ اما از وی مجموعه های شعری چندی برجای مانده که حاصل دوران کوتاه عمر شاعر است: از آسمان سبز، دری به خانه خورشید و از این ستاره تا آن ستاره (برای نوجوانان). سلمان هراتی بر اثر حادثه رانندگی در مسیر لنگرود به سال ۱۳۶۵ در حالی که تنها ۲۷ سال از عمر وی می گذشت وفات نمود و جامعه فرهنگی و ادبی کشور را با شوکی بزرگ مواجه ساخت. سیدحسن حسینی بعد از

مرگ سلمان یکی از بهترین آثار ادبی اش یعنی کتاب «بیدل، سپهری و سبک هندی» را تقدیم به او کرد و قیصر امین پور هم کلیات او را منتشر کرد.

سلمان هراتی به عنوان سراینده ای نامدار در تاریخ ادبیات انقلاب و ادبیات پایداری سرزمین ایران، در سروده هایش بسیار شفاف و صمیمی بود و به راحتی با مخاطبان ارتباط برقرار می کرد و در سرودن شعر، خود را به تکلف وانمی داد و در سروده هایش گرفتار تراجم خیال نبود. وی همچنین در به کارگیری زیبایی ها و آرایه های ادبی نیز افراط نمی کرد و مفاهیم خویش را به آسودگی به مخاطبان انتقال می داد. به بیان دیگر، زبان شعری او صمیمی و ساده است. او تمام صداقت و صمیمیت خود را در قالب شعرهایش می ریخت. شعر سلمان از نظر لحن و بیان تصاویر طبیعت و زندگی و سادگی گفتار، شباهت هایی با شعر سهراب دارد:

پیش از تو آب معنی دریا شدن نداشت  
شب مانده بود و جرأت فراداشدن نداشت  
بسیار بود رود در آن برزخ کبود  
اما دریغ زهره دریا شدن نداشت  
در آن کویر سوخته، آن خاک بی بهار  
حتی علف اجازه زیبا شدن نداشت  
دل ها اگر چه صاف، ولی از هراس سنگ  
آینه بود و میل تماشا شدن نداشت...



سلمان هراتی به عنوان سراینده ای بی تکلف در میان شاعران دوستدار ارزش های اسلامی، به مفاهیم اسلام و مولفه های تشیع همچون جریان تاریخ ساز کربلا و نهضت امام حسین بن علی (ع) نیز نگاهی عمیق داشته و از این مفاهیم و گزاره های دینی و مذهبی، در سروده هایش بهره می جوید

اسلامی امام خمینی (ره) نیز ارادتی شایان داشته و به وی مهر و دلدادگی ویژه ای در شعر نثار می کند:

تو از شکوفه پُری، از بهار لبریزی  
تو سرو سبز تنی با خزان نمی ریزی  
تو آفتاب بلندی، ز عشق سرشاری  
تو در حوالی این شب ستاره می ریزی  
تمام خانه پر از نور ناب خواهد شد  
اگر به صبحدم ای آفتاب برخیزی  
شبی که مرگ می آید به قصد کوچه عشق  
چو بال شوق ز بالای ما می آویزی  
بهار با تو درختی است بی نهایت سبز  
دریغ و درد از این بادهای پاییزی  
شبی چو ابر بیا تا به باغ خاطر من  
چنان که با همه جان من درآمیزی.

وی در جای دیگر نیز چنین سروده است:

سال قحطی چشم تو  
سالی که باغ در سایه می زیست  
و جنگل از بسیاری رطوبت  
کریخت می رویید  
چشمها، حفره های مخوف  
و سال اختلاط گرگ و میش  
دستی برای تفکیک برنمی خواست  
و هیچ چشمی نمی اندیشید  
و لبها  
با آهنگ تجسس سلام می کردند

